



درس فراج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله دوم
موضوع جزئی: ادله جواز تقلید (دلیل پنجم)
تاریخ: ۱۵ اسفند ۸۹
مصادف با: ۱ ربیع الثانی ۱۴۳۲
جلسه: ۷۶

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

از دسته سوم روایات چند روایت باقی مانده که اینها را بیان کنیم و بعد دسته چهارم را ذکر کنیم. دسته سوم روایاتی بودند که دال بر جواز افتاء بود. عرض کردیم اگر افتاء جایز باشد، قهراً باید ملتزم شویم به جواز تقلید و حجیت فتوای مجتهد و جواز اخذ به فتوای مجتهد و گرنه افتاء و امر به آن لغو خواهد بود. چند روایت را نقل کردیم. دو روایت دیگر را ذکر می‌کنیم.

روایت سوم: «ما نقله محمد بن ادریس فی آخر السرائر من کتاب هشام بن سالم عن ابی عبدالله (ع) قال: انما علینا آن نلقى الیکم الأصول و علیکم أن تفرعوا» بر ماست که اصول را بر شما القاء بکنیم و بر شما می‌باشد که تفریع بکنید بر این اصول و فروع را از این اصول استخراج بکنید.^۱

و نیز با همین مضمون روایت دیگری هست «علینا القاء الأصول و علیکم التفریع».^۲ ممکن است برخی این دو روایت را در دسته سوم قرار دهند که دلالت بر جواز افتاء کند ولی واقع این است که این دو روایت در محدوده‌ی روایات داله بر افتاء واقع نمی‌شود چون به اینها نمی‌گوید که شما فتوا بدهید بلکه دلالت بر جواز اجتهاد و استنباط می‌کند و بین این دو فرق وجود دارد. افتاء برای دیگران است و بیان فتوا است در صورتی که اجتهاد بررسی ادله و استنباط حکم شرعی است. لذا این دو روایت را نمی‌توان جزء دسته سوم قرار داد و باید جزء دسته پنجم قرار گیرد.

روایت چهارم: «روایت علی بن اسباط قال: قلتُ للرضا (ع) یحدث الأمر أجد بدأً من معرفته» بالاخره گاهی چیزی پیش می‌آید که من مجبورم حکم آن را بدانم «و لیس فی البلد الذی أنا فیہ احدٌ أستفتیه من موالیک» در شهری که من زندگی می‌کنم از محبان شما کسی نیست که از او سؤال و استفتاء بکنم «فقال (ع): إئت فقیه البلد فاستفتنه من امرک» پیش فقیه شهر

۱. مستدرقات سرائر، ص ۵۷، ح ۲۰، و ایضاً وسائل، ج ۲۷، ص ۶۱، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب ۶، ح ۵۱.

۲. همان، ح ۵۲.

برو از آن امرت و کارت سؤال کن «فإذا أفتاك بشيءٍ فخذ بخلافه» اگر فقیه بلد فتوایی داد، به خلاف فتوای او اخذ کن «فإن الحق فيه» حق در خلاف اوست.^۳

این روایت دلالت بر جواز افتاء می‌کند یعنی افتاء را جایز می‌داند و شما را هم به اخذ به فتوای او ترغیب می‌کند و آن را حجت قرار می‌دهد. البته می‌توان به گونه‌ای این روایت را از طایفه اولی قرار داد چون در اینجا در واقع دارد در مورد خود تقلید و فتوای مجتهد و حجیت آن حرف می‌زند.

دسته چهارم: روایاتی که در آنها نهی شده از افتاء به غیر علم و حکم بر اساس استحسان و قیاس و اجتهادات ظنیه.

روایت: «قال ابو جعفر (ع) من افتى الناس بغير علم ولا هدى من الله» کسی که فتوی بدهد برای مردم بدون علم یعنی مستند به استنباطات ظنی و بر اساس قیاس و استحسان و رأی شخصی حکم بدهد «لعنته ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب و لحقه و زر من عمل بفتیاه» و زر کسانی که به فتاوی او عمل بکنند به گردن همان مفتی است.^۴

در اینجا روایت بر حرمت افتاء بر اساس استنباطات ظنی غیر معتبر دلالت می‌کند یعنی افتاء بر اساس قیاس و استحسان و امثال اینها حرام است. مخالفین عمدتاً فتوایشان بر اساس رأی و قیاس و استحسان و اینها بود که در این روایت حضرت فرموده به این شکلی که آنها فتوا می‌دهند، شما فتوا ندهید چون زر آن بر گردن مفتی است.

از آنجایی که روایت می‌گوید افتاء به غیر علم جایز نیست معنای آن این است که افتاء عن علم و عن مستند علمی و طریق علمی و صحیح، افتاء جائز است که اگر این افتاء جائز بود لازمه آن جواز تقلید و جواز اخذ به فتوای مجتهد و حجیت فتوای مجتهد می‌باشد.

دسته پنجم: روایاتی که دلالت بر جواز اجتهاد می‌کند.

آیا اجتهاد و افتاء با هم فرقی دارند؟ شاید کسی پاسخ دهد که این دو عنوان یک عنوان است اما آنچه که به نظر می‌رسد این است که مسئله جواز افتاء غیر از جواز اجتهاد است.

روایت اول: روایتی است از زراره که از امام (ع) در مورد مسح سر سؤال می‌کند. سائل می‌پرسد «من أين علمت و قلت أن المسح ببعض الرأس» شما چگونه بدست آوردید که مسح به بخشی از سر باید باشد و لازم نیست که همه سر را مسح بکند حضرت در جواب فرمودند: «لمكان الباء» در آیه «فامسحوا برؤسکم». نفس این سؤال و جواب دلالت بر جواز اجتهاد می‌کند و گرنه دلیلی نداشت کسی مثل زراره سؤال بکند که چگونه حکم کردید که مسح به بعضی رأس است و امام هم جواب بدهد «لمكان الباء» همین که راوی از مدرک و مستند امام سؤال می‌کند و امام توییح نمی‌کند او را که چرا سؤال می‌کنی و نمی‌فرماید که وظیفه مثل تو این است فقط احکام را بدانی و برای مردم بیان کنی، نشان می‌دهد اجتهاد و استنباط امر جائزی است و آنچه که امام آن را تعلیم می‌دهد این است که راه و رسم استفاده حکم را از ادله بیان می‌کنند.

۳. همان، ص ۱۱۵، باب ۹، ح ۲۲۹.

۴. همان، ص ۲۰، ح ۱.

روایت دوم: عبد الاعلی سؤال می‌کند از مسح بر مراره، امام(ع) در جواب می‌فرماید: «و ما جعل علیکم فی الدین من حرج» به این آیه استناد می‌کنند.

این روایت هم مانند روایت قبلی دلالت بر جواز اجتهاد می‌کند.

سؤال: آیا جواز اجتهاد دلالت بر جواز تقلید دارد؟ آیا از این دسته پنجم جواز تقلید استفاده می‌شود؟ آیا حجیت فتوای مجتهد و جواز اخذ به نظر مجتهد از آن استفاده می‌شود؟

جواب: به نظر بدوی جواز اجتهاد ملازمه‌ای با جواز تقلید ندارد چون آنچه که از این روایت فهمیده می‌شود این است که شخص می‌تواند با استناد به مدارک معتبر اجتهاد بکند و حکم شرعی را بدست بیاورد ولی اینکه او می‌تواند اجتهاد کند و دیگران از او تقلید کنند، این از روایت فهمیده نمی‌شود. مگر از این طریق وارد شویم و بگوییم که اجتهاد جایز است و وقتی اجتهاد جایز شد نقل فتوا برای دیگران هم جایز است یعنی افتاء جایز است و وقتی افتاء جایز شد جواز افتاء ملازمه دارد با جواز تقلید و جواز اخذ به نظر مجتهد.

نتیجه: تا اینجا پنج دلیل یعنی دلیل عقلی و سیره عقلاء و آیات و روایات را ذکر کردیم. نتیجه مجموعه‌ی این ادله این است که تردیدی نیست که رجوع به مجتهد و تقلید از مجتهد جایز است و این همان مطلوب ما بود که از مجموع ادله ثابت می‌شود.

تذیل مسئله دوم:

امام(ره) که اصل مسئله را ذکر کرده‌اند در ذیل آن یک استدراکی کرده‌اند و گفته‌اند «نعم ما یکون مصححاً للعمل هو صدوره عن حجة - کفتوی الفقیه - و إن لم یصدق علیه عنوان التقلید و سیأتی أن مجرد إنطباقه علیه مصححٌ له».

این استدراک را امام در واقع برای پاسخ به یک اشکال نوشته‌اند و دفع یک توهم خواسته‌اند بنمایند:

توهم: از یک طرف تقلید را تعریف کردید به نفس عمل مستنداً به قول غیر از طرف دیگر جمله‌ی معروفی هست که می‌گویند مصحح عمل عامی تقلید او می‌باشد به این بیان که انسان یا باید مجتهد یا محتاط و یا مقلد باشد که عمل عامی یعنی کسی که مجتهد و محتاط نیست مصحح آن تقلید است. وقتی گفته می‌شود مصحح عمل عامی غیر محتاط تقلید است معنایش این است که اگر تقلید نکند عمل او صحیح نیست.

چطور می‌شود از طرفی بگوییم که تقلید نفس عمل است و در عین حال مصحح عمل هم تقلید باشد؟ اگر بگوییم که چیزی مصحح چیز دیگر است به این معنی است که اینها دو چیز هستند چون چیزی که نمی‌تواند مصحح خودش باشد و قطعاً با یکدیگر مغایرت دارند و دوئیت بین این دو می‌باشد.

امام(ره) در واقع با این استدراک می‌خواهند به این توهم جواب بدهند.

سخن امام این است: چه کسی گفته که اصلاً تقلید باید مصحح عمل باشد، ما اصل این سخن که تقلید مصحح عمل است را قبول نداریم و دلیل نداریم که در صحت عمل عنوان تقلید معتبر باشد، چه کسی گفته عمل باید حتماً بواسطه تقلید صحیح باشد؟ بحث بر سر عنوان است؛ بله عمل ما مصحح می‌خواهد اما مصحح عمل صدور عن حجة است حالا این استناد عن حجة و صدور عن حجة می‌خواهد معنون به عنوان تقلید باشد یا نباشد. آنچه که مهم است این است که ما می‌گوییم عمل باید مستند به حجة باشد مثلاً در مورد مجتهد گفته می‌شود که مصحح عمل مجتهد این است که عمل او عن حجة صادر شده باشد مثلاً مستند به یک خبر واحد باشد. در مورد عامی هم همین طور است یعنی آنچه که در مورد او مهم است صدور عمل عن حجة است لذا عنوان تقلید برای استناد عمل عامی معتبر نیست.

با این بیان مشکل متوهم حل می‌شود چونکه هم می‌گوییم تقلید نفس عمل است و هم معتقدیم که عمل عامی باید عن حجة صادر بشود چنانچه سابقاً هم اشاره به این مطلب کردیم و گفتیم که ما هیچ دلیل نداریم که عمل باید مسبوق به تقلید باشد و آنچه که هست این است که عمل باید مستند به حجة باشد.

امام در این مسئله بالاتر از این را مدعی می‌شود و می‌گوید «و سیأتی أن مجرد إنطباقه علیه مصحح له» امام اضراب می‌کند، اول گفتیم که در صحت عمل تقلید لازم نیست و همین مقدار که مستند به حجة باشد کافی می‌باشد ولی الآن می‌گویند اصلاً برای صحت عمل استناد به حجة هم لازم نیست و آنچه که برای صحت عمل لازم است صرف مطابقت عمل با فتوای مجتهد است و بیشتر از این هم چیزی لازم نیست. این مسئله در مسئله بیستم تحریر الوسيلة بحث عمل جاهل قاصر یا مقصر بدون تقلید إن شاء الله مطرح و به صورت مبسوط بررسی خواهد شد.

«والحمد لله رب العالمین»